

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020719**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع**: حقیقت استعمال /مبحث وضع /مقدمات

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسات گذشته به تحلیل و تبیین اقسام سه­گانۀ وضع، پرداختیم.

در ادامه به بحث نظریة الإستعمال مرحوم شهید صدر وارد شدیم و گفتیم حقیقت استعمال، مجرد دلالت­گری لفظ برای معنا نیست بلکه یک نوع قالب قرار دادن لفظ برای معنا نیز در حقیقت استعمال دخیل است.

در این جلسه با محوریت فرمایش مرحوم شهید صدر به تکمیل بحث از حقیقت استعمال خواهیم پرداخت.

# حقیقت استعمال از منظر شهید صدر

مرحوم شهید صدر در بحث نظریة الإستعمال بحث را اینگونه آغاز می­کنند که علاقة لغوی بین لفظ و معنا دو جنبه دارد:

1. یک جنبه­اش به متکلم مرتبط است که استعمال نام دارد.
2. جنبۀ دیگرش به شنونده مرتبط است که دلالت نام دارد.[[1]](#footnote-1)

دلالت در حقیقت انتقال معنا از لفظ به ذهن شنونده است؛ اما استعمال آن است که گوینده لفظ را به غرض تفهیم معنا به کار می­برد.

## پدیدۀ وضع، استعمال، دلالت و ارتباط این­ها با یکدیگر

پیش از اینکه به ادامۀ کلام ایشان بپردازیم مناسب است به این نکته توجه شود که ما یک وضع داریم، یک دلالت داریم، و یک استعمال داریم. هدف نهایی وضع، دلالت است و دلالت به وسیلۀ استعمال حاصل می­شود، پس وضع به این منظور انجام می­شود که متکلم لفظ را در معنا استعمال کند تا آن دلالت محقق شود.

به عبارت دیگر این سه امر با یکدیگر یک نوع ارتباط علی و معلولی دارند. دلالت، علت غائیِ وضع است و به یک معنا معلول استعمال است و استعمالی که دلالت را به دنبال دارد نیز علت غائی وضع است.

## تفکیک بین دلالت تصوری و استعمال در سایۀ تفکیک بین اقسام اراده

مرحوم شهید صدر می­فرمایند بین دلالت تصوریه و استعمال فرق است؛ در دلالت تصوری هیچگونه قصد و اراده­ای نهفته نیست لذا به مجرد اصدار لفظ ولو از غیرذی­شعور \_همانند ضبط صوت یا دیوار یا حیوان\_ دلالت تصوری شکل می­گیرد و معنای لفظ به ذهن مخاطب انتقال پیدا می­کند؛ اما استعمال متقوم به قصد است؛ ایشان برای توضیح تقوّم استعمال به قصد، به تبیین سه گونه اراده می­پردازند که عبارتند از:1- ارادۀ استعمالی-2- ارادۀ تفهیمی-3-ارادۀ جدّی.[[2]](#footnote-2)

### حقیقت ارادۀ استعمالی از منظر شهید صدر

ایشان در توضیح ارادۀ استعمالی که مقوّم استعمال است، بیاناتی دارند که قصد داریم قطعه­ای از آن را دنبال کنیم. ایشان چهار احتمال را مطرح نموده و ردّ می­کنند و در ادامه یک احتمال پنجمی مطرح می­کنند که بیانگر دیدگاه خود ایشان است. ما تنها به یکی از احتمالات چهارگانه و اشکال ایشان به احتمال مورد نظر، پرداخته و احتمال پنجمی که بیانگر دیدگاه مرحوم شهید صدر است را نیز بررسی می­کنیم. در جلسۀ سابق نیز توضیحاتی نسبت به این مطلب ذکر شد که در این جلسه قصد داریم توضیحات تکمیلی آن را مطرح کنیم.

ایشان در توضیح ارادۀ استعمالی می­فرماید:

الأولى: الإرادة الاستعمالية، و هي الإرادة المقومة للاستعمال. و ليست هذه‏ الإرادة: هي إرادة تفهيم المعنى و إخطاره باللفظ فعلا ... ،[[3]](#footnote-3)

یعنی ارادۀ استعمالی آن است که متکلم بخواهد معنایی را به مخاطب تفهیم کند و آن را بالفعل به ذهن مخاطب اخطار دهد؛ در ادامه سه احتمال دیگر را نیز ذکر نموده و نقد می­کنند.

ایشان در نقد احتمال اولی که بیان شد چنین می­فرمایند:

أما الأول، فلحصول الاستعمال و الإرادة الاستعمالية في موارد عدم إرادة التفهيم و عدم كون اللفظ كاشفا فعلا عن المعنى، كما في موارد الإتيان بالألفاظ المشتركة في مقام الاستعمال مع تعمد الإجمال و عدم نصب القرينة، فان الاستعمال حاصل بلا إشكال مع عدم حصول التفهيم و إرادته.[[4]](#footnote-4)

ایشان می­فرماید در مواردی که متکلم لفظ مشترکی را به کار می­برد و قصد اجمال­گویی دارد، قطعاً استعمال انجام داده بدون اینکه قصد بالفعل اخطار معنا وجود داشته باشد.

ایشان سپس در بیان دیدگاه خودشان چنین می­فرمایند:

بل الإرادة الاستعمالية: عبارة عن إرادة التلفظ باللفظ و لكن لا بما انه صوت مخصوص بل بما انه دال بحسب طبعه و صالح في ذاته لإيجاد صورة المعنى في الذهن، فإرادة الإتيان بما يصلح للدلالة على معنى بما انه يصلح لذلك هي الإرادة الاستعمالية، و المراد بهذه الإرادة هو نفس الاستعمال. و إن شئت قلت: ان الإتيان باللفظ مقدمة إعدادية للانتقال إلى صورة معنى معين فإرادته بما هو مقدمة إعدادية لذلك إرادة استعمالية و لو فرض عدم توفر المقدمات الأخرى الدخيلة في الدلالة- كما في موارد تعمد الإجمال.[[5]](#footnote-5)

ایشان می­فرمایند ارادۀ استعمالی در مورد لفظ مشترک نیز وجود دارد. این لفظ مشترک صلاحیت برای دلالت بر معنا را دارد. متکلم لفظ را به علت صلاحیتی که برای انتقال معنا دارد، به کار می­برد؛ پس ارادۀ استعمالی که مقوّم استعمال است، از نظر ایشان، عبارت است از استعمال لفظی که صلاحیت انتقال معنا را دارد از آن جهت که صلاحیت دارد.

#### بررسی دیدگاه شهید صدر در حقیقت ارادۀ استعمالی

ایشان فرمودند کسی که لفظ مشترکی را به کار می­برد و تعمّد بر اجمال دارد، قطعاً استعمال انجام داده در حالی که قصد بالفعل تفهیم وجود ندارد.

##### اشکال اول: تفاوت هویت موارد اجمال­گویی با موارد قصد تفهیم

اولین سؤال ما از مرحوم شهید صدر آن است که مقصودتان از استعمال چیست؟ آیا مقصودتان آن است که لفظ استعمال را معنا کنید و بگویید لفظ استعمال معنایی دارد که در موارد اجمال­گویی قطعاً مصداق دارد؟ یا این که در صدد معنا کردن لفظ استعمال نیستید بلکه در صدد بیان این نکته هستید که بین موارد قصد تفهیم معنا، و موارد اجمال­گویی، یک جامع مشترک وجود دارد که نام آن را استعمال می­گذاریم؟

به نظر می­رسد بکارگیری لفظ در جایی که با قصد تفهیم است و جایی که با قصد اجمال­گویی است، جامع مشترک ندارند و از دو سنخ کاملاً متفاوت هستند. این مطلب به یک معنا اشکالی به تفسیر مختار ایشان در حقیقت ارادۀ استعمالی نیز محسوب می­شود چون ایشان ارادۀ استعمالی را چنین تفسیر کردند: «ارادة اللفظ الصالح للدلالة بما أنه صالح للدلالة علی المعنی».

اشکال ما به ایشان آن است که اگر ارادۀ لفظ به جهت صلاحیت داشتن برای دلالت بر معنا باشد، متکلم باید به هنگام ارادۀ لفظ، به صلاحیت داشتن لفظ برای دلالت بر معنا توجه داشته باشد؛ این در حالی که متکلمین، در استعمالات متعارف به چنین چیزی توجه ندارند؛ یعنی اینگونه نیست که متکلم، به دلیل این که لفظ را واجد صلاحیت برای انتقال معنا می­داند آن را به کار می­برد.

سؤال: آیا متکلم ارتکازاً به این صلاحیت توجه ندارد؟

پاسخ: اولاً التفات ارتکازی هم وجود ندارد؛ ثانیاً بر فرضی که التفات ارتکازی وجود داشته باشد چنین التفاتی سودی ندارد.

مواردی که همراه با قصد تفهیم است با مواردی که تعمّد بر اجمال وجود دارد، متفاوت است؛ در موارد اجمال، متکلم می­داند لفظ مشترکش می­تواند دال بر معنای الف یا معنای ب باشد ولی به هر انگیزه­ای فعلاً قصد ندارد از این لفظ معنا را اراده کند.

به عبارت دیگر متکلم در استعمالات متعارف به چه دلیل، لفظ را اراده می­کند؟ آیا ارادۀ لفظ به دلیل صلاحیت­دار بودن برای دلالت است یا به دلیل دلالت­گری بالفعل لفظ برای معنا است؟ به عقیدۀ ما صلاحیت­دار بودن لفظ برای دلالت­گری، در انگیزۀ متکلم هیچ دخالتی ندارد و متکلم اصلاً به آن توجه ندارد؛ آنچه مورد توجه متکلم است و انگیزۀ بکارگیری لفظ محسوب می­شود دلالت­گری بالفعل است نه صلاحیت دلالت­گری.

پس آن پدیده­ای که در متعارف استعمالات درک می­کنیم سنخاً با موارد اجمال­گویی تفاوت دارند و جامع مشترکی بین این دو پدیده وجود ندارد.

سؤال: صلاحیت به چه معنا است؟ صلاحیت یعنی همین که متکلم می­داند اگر این لفظ را به کار ببرد دلالت­گری بالفعل دارد؟

پاسخ: متکلم به این جمله شرطیه توجه ندارد که اگر به کار ببرد دلالت­ پیدا می­کند.

سؤال: اگر به صلاحیت­دار بودن لفظ توجه ندارد پس چرا این لفظ را به کار می­برد؟

پاسخ: چون دلالت­گری بالفعل این لفظ را در نظر دارد.

سؤال: علت این که متکلم این لفظ را انتخاب می­کند و لفظ دیگری را انتخاب نمی­کند آن است که تنها این لفظ را صلاحیت­دار برای دلالت بر معنا می­داند؛ پس متکلم به صلاحیت­دار بودن لفظش توجه دارد؟

پاسخ: خیر؛ در موارد اجمال­گویی قصد افهام ندارد؛ اما در جایی که قصد افهام معنا را دارد التفات تفصیلی به این معنا اصلاً وجود ندارد.

##### اشکال دوم: عدم التزام شهید صدر به تعلق ارادۀ استعمالی به معنای مجازی

نکتۀ دیگر آن است که متعلق ارادۀ استعمالی چیست؟ علی القاعده ایشان متعلق ارادۀ استعمالی را معنای موضوع­له می­دانند. یعنی متکلم می­داند لفظی که مشترک است، صلاحیت دلالت بر معنای الف و صلاحیت دلالت بر معنای ب را دارد؛ بحث این است که در برخی موارد ممکن است متکلم لفظی را به کار ببرد و هنوز تصمیم نگرفته باشد، معنای حقیقی را اراده کند یا معنای مجازی را؛ به طور مثال وقتی متکلم می­گوید «رأیت اسداً» و هنوز ارادۀ تفهیم بالفعل ندارد که مقصود از اسد رجل شجاع است یا حیوان مفترس. در اینجا لفظ متکلم، هم صلاحیت دلالت­گری بر معنای حقیقی را دارد و هم صلاحیت دلالت­گری بر معنای مجازی را دارد لذا چنانچه به فرمودۀ ایشان، حقیقت ارادۀ استعمالی را صلاحیت­دار بودن بدانیم، باید متلزم شویم به این که در فرض مذکور هم معنای حقیقی و هم معنای مجازی، متعلق ارادۀ استعمالی متکلم است و حال آن که ایشان چنین مطلبی را نمی­گوید بلکه تنها معنای حقیقی را متعلق ارادۀ استعمالی می­داند.

به عبارت دیگر بین لفظ مشترکی که دو معنای حقیقی دارد و لفظ غیر مشترکی که یک معنای حقیقی و یک معنای مجازی دارد از آن جهتی که ایشان بیان نمودند (یعنی از جهت صلاحیت­دار بودن) تفاوتی وجود ندارد؛ لذا اگر تبیین ایشان صحیح باشد باید ملتزم شوند به این که ارادۀ استعمالی به تمام آنچه لفظ مورد نظر صلاحیت دلالت­گری بر آن را دارد، تعلق می­گیرد خواه معنای حقیقی باشد و خواه معنای مجازی؛ این در حالی است که ایشان چنین چیزی را نمی­گوید لذا در مباحث آینده ایشان می­فرماید مراد استعمالی، معنای حقیقی است؛ ولی طبق مبنای خودشان باید مراد استعمالی را اعم از معنای حقیقی و مجازی بدانند.

##### اشکال سوم: امکان کاربست لفظ بدون علم به معنا

در جایی که متکلم لفظ مشترکی را به کار می­برد، گاهی خودش معنای لفظش را می­داند ولی گاهی معنای لفظ خودش را نمی­داند؛ شعر می­گویم و معنا ز خدا می­طلبم. آیا بین این دو صورت از جهتی که ایشان فرمودند فرق است؟ اگر تمام این­ها را از مقولۀ استعمال بدانیم در جایی که متکلم لفظی را به کار می­برد و معنایش را نمی­داند، با جایی که معنایش را می­داند ولی قصد تفهیم آن را نکرده \_خواه به دلیل اشتراک لفظی و عدم تعیین معنای مورد نظر قصد تفهیم معنا نکرده و خواه به دلیل صلاحیت لفظ برای دلالت بر معنای مجازی و عدم تعیین معنای حقیقی و مجازی، تفهیم معنایش را قصد نکرده­ به نظر می­رسد بین این صور در آن نکته­ای که ایشان فرمودند تفاوت جوهری وجود ندارد.

نکته­ای که قصد داریم به آن تکیه کنیم آن است که علت کاربست لفظ توسط متکلم، صلاحیت ذاتی لفظ برای دلالت بر معنا نیست؛ یعنی اینگونه نیست که چون لفظ مورد نظر، صلاحیت ذاتی برای دلالت بر معنا دارد آن را به کار ببرد، لذا ممکن است لفظی را به کار ببرم که اصلاً معنایش را نمی­دانم. واقعیت امر آن است که صلاحیت داشتن لفظ اساساً در انگیزۀ کاربست لفظ، اهمیّتی ندارد و مورد توجه متکلم نیست.

انگیزۀ متکلم برای کاربست لفظ می­تواند مختلف باشد. یک صورت قضیه آن است که متکلم لفظ را الآن به کار می­برد تا بعداً معنایش را مشخص کند. باید دانست این صورت در موارد تعمّد بر اجمال شیوع بیشتری دارد. خیلی اوقات وقتی متکلم لفظ را به کار می­برد و تعمّد بر اجمال دارد، تعمد بر اجمال عند التکلم دارد نه تعمّد بر اجمال تا وقت عمل. مثلاً ممکن است قانون­گذار قانونی را جعل کند ولی فعلاً به جزئیات آن و این که چه افرادی مشمول این قانون هستند، کاری ندارد؛ در این موارد قانون­گذار ارادۀ فی­الجمله نسبت به قانونش دارد و تعیین حدّ و حدودش را به آینده موکول می­کند. در این گونه موارد قرائن منفصل در تعیین مستعمل­فیه قانون اولیه دخالت دارد. نکتۀ مهمی که در آینده به آن می­پردازیم ناظر به همین نکته است که آیا قرائن منفصل در مراد استعمالی یا تفهیمی تأثیر می­گذارند یا صرفاً در ارادۀ جدّی تأثیر می­گذارند؟ به عقیدۀ ما دخیل دانستن قرائن منفصل در مراد استعمالی و تفهیمی \_به تعبیر شهید صدر\_ کاملاً عقلائی و طبیعی است.

گاهی متکلم، به هنگام تکلم، معنای لفظ را نمی­داند ولی محل کاربردش را می­داند؛ مثلاً می­دانم اگر از فلان لفظ استفاده کنم نتیجۀ دلخواهم را به دست می­آورم هر چند معنایش را ندانم. مثلاً شخصی که به رستوران­های خارج از کشور رفته و معنای کلمات را نمی­داند؛ مثلاً می­بیند وقتی دیگران فلان لفظ را به کار می­برند برایشان چای می­آورند لذا او هم این لفظ را تکرار می­کند بدون اینکه معنایش را بداند چون می­داند بکار بردن این لفظ با هر معنایی که دارد منشأ تأمین نتیجۀ دلخواهش می­باشد.

سؤال: در اینجا نیز می­توان صلاحیت­دار بودن لفظ برای آنچه معنای واقعی آن است را مورد توجه متکلم دانست؟

پاسخ: متکلم به هیچ وجه به صلاحیت­دار بودن لفظ برای آنچه معنای واقعی آن است توجه ندارد. علت کاربست لفظ آن است که متکلم می­داند مخاطب معنایی را برداشت می­کند و آن معنا مقدمۀ است برای آن که برایش چای بیاورند؛ اما اینکه معنای لفظ چیست را نمی­داند.

سؤال: تفصیلاً معنای لفظ را نمی­داند ولی اجمالاً می­داند این لفظ معنایی دارد که اگر تلفظ شود، گارسون متوجه می­شود باید چای بیاورد؟

پاسخ: توجه کنید؛ غرض متکلم دلالت لفظ است نه استعمال؛ پیش­تر گفتیم که دلالت، هدف استعمال است؛ آن دلالتی که هدف استعمال است، ممکن است بالتفصیل دانسته نشود اما به هر حال متکلم می­داند این دلالت، یک نتیجۀ مطلوب برایش دارد لذا دلالت را اراده می­کند و این دلالت را بالفعل نیز اراده می­کند پس متکلم هر چند معنای لفظ را نداند اما دلالت بالفعل لفظ بر معنایش را اراده می­کند ولو نداند این دلالت به چه شکل است. مرحوم شهید صدر نمی­خواهد چنین مطلبی را بگوید بلکه می­خواهد بگوید چون صلاحیت دلالت بر معنا دارد، متکلم آن را به کار می­گیرد. به عقیدۀ ما صلاحیت­دار بودن برای دلالت فائده­ای ندارد بلکه دلالت بالفعل فائده دارد لذا متکلم به دلالت­گری بالفعل این لفظ توجه نموده و آن را برای رسیدن به نتیجۀ دلخواهش به کار می­برد.

در موارد اجمال، متکلم به چه دلیل لفظ را به کار می­برد؟ آیا علت کاربست لفظ، صلاحیت­دار بودن است؟ پاسخ منفی است.

البته گاهی اوقات ممکن است هدف متکلم، نفس ایجاد تردید و تحیّر برای مخاطب، باشد؛ یعنی به منظور سرگردان کردن مخاطب، لفظ را به شکل مجمل به کار می­بندد که آن هم همیشگی نیست؛ در اینجا صلاحیت­دار بودن لفظ برای دلالت بر معنا، در غرض متکلم دخالت دارد؛ البته با قدری دقت روشن می­شود حتی در مواردی که متکلم به غرض ایجاد تردید و تحیّر لفظ را به شکل مجمل بیان می­کند، باز هم صلاحیت­دار بودن بما هو هو ، مدّ نظر متکلم نیست بلکه عمدتاً به منظور به حیرت انداختن مخاطب از مقصود متکلم است نه صلاحیت­دار بودن.

مثلاً متکلم لفظی را به کار می­برد که به شکل متعارف قالب بر یک معنای خاص است اما متکلم چنین لفظی را برای ایجاد سرگردانی در مخاطب به کار می­برد. معماگویی­ها از همین سنخ است که مخاطب را به سرگردانی بیاندازند؛ البته در معماگویی خود متکلم معنا را قصد می­کند اما مخاطب را به سرگردانی و تحیّر می­کشاند. اما گاهی متکلم هم معنا را اراده نمی­کند و مخاطب را نیز به سرگردانی می­کشاند.

گاهی متکلم لفظ را به کار می­برد و اصلاً معنایش را نمی­داند مثل شخصی که انگلیسی بلد نیست ولی یک سری الفاظ را به کار می­برد تا مخاطبش تخیل کند یک سری معانی را اراده کرده است.

خدا همۀ رفتگان را رحمت کند؛ مرحوم جدّ ما در سرگذشت یک­ساله­شان می­فرمایند من برای یک شخصی نامه­ای نوشتم که پر از الفاظ بی­معنا بود. آن طرف متوجه نشده بود که می­خواستم سر به سر او بگذارم و تصور کرده بود این نامه پر از معانی بلند است لذا در جواب نامه نوشته بود امروز نامۀ شما رسید، محو کمالات شما شدم.

ما و اخوی­مان حاج­آقا محمد در مکه بودیم؛ یک شخصی در آنجا بود که ادعاهای خاصی داشت. ما با سر هم کردن یک سری الفاظ بی­ربط و بی­معنا، یک سری نظریات علمی را بر خلاف نظریۀ ایشان اثبات کردیم. بحث ما یک بحث سیاسی بود که با اصطلاحات متمم جعل و مانند آن که هیچ ربطی هم به بحث نداشت شروع کردیم به بحث با آن طرف. حاج­آقا محمد می­گفت البته این مطلب طبق مبنای متمّم جعل آقا ضیاء درست است اما طبق مبنای متمّم جعل محقق نائینی درست نیست. این بنده خدا با پسر عموی ما رفیق بود. بعداً به پسر عموی ما گفته بود، پسر عموهای شما خیلی از نظر علمی عالی بودند ولی از نظر سیاسی مشکل داشتند.

مقصود اینکه، این نوع تکلمات نیز دارای هدف است و هدفش متحیّر کردن مخاطب است. در مواردی که انسان لفظ مشترکی را به کار می­برد و معنای خاصی از آن اراده نمی­کند یک چنین اهدافی را در نظر دارد.

این پدیده­ای که در اینگونه موارد با آن روبرو هستیم سنخاً با موارد متعارف متفاوت است؛ در موارد متعارف به کار بردن لفظ برای افهام معنا است و کاری به صلاحیت دلالت و امثال آن نداریم ولی در جایی که از الفاظ مشترک و مبهم استفاده می­کنیم مطلب به این شکل نیست؛ در همینجا نیز متکلم به صلاحیت دلالت کاری ندارد بلکه به دلالت تردیدیه­ای توجه دارد که منشأ سرگردانی و تحیر مخاطب می­شود؛ یعنی مخاطب متحیر می­ماند که متکلم از این لفظ مشترک، معنای الف را اراده کرد یا معنای ب را؛ و مقصود متکلم نیز همین سرگردانی است.

خلاصه اینکه صلاحیت ذاتی داشتن لفظ برای معنا به هیچ وجه مدّ نظر متکلم نیست. صلاحیت ذاتی تنها در صورتی که فعلیت داشته باشد سودمند است؛ مگر آنکه این صلاحیت ذاتی، یک نوع دلالت تردیدی و تحیّری برای مخاطب ایجاد کند و متکلم نیز همین تردید را در نظر داشته باشد. اما در همین موارد اجمال نیز ارادۀ اتیان لفظ صالح بما أنه صالح للمعنی، در نظر متکلم نیست لذا فرمایش مرحوم شهید صدر برای ما قابل پذیرش نیست.

خلاصۀ کلام ما دو نکته است:

1. موارد تعمّد بر اجمال، سنخاً با موارد قصد افهام متفاوت است لذا نباید هر دو را به یک شکل تحلیل کرد. در موارد متعارف، استعمال به انگیزۀ تحقق دلالت بالفعل است؛ اما در موارد اجمال به این قصد نیست.
2. حال که در موارد اجمال به قصد تحقق دلالت بالفعل نیست، پس قصدش چیست؟ نکتۀ دوم آن است که در موارد اجمال، قصد متکلم، بکارگیری لفظ صالح للدلالة، بما أنه صالح نیست بلکه این صلاحیت ذاتی، به خاطر ایجاد تردید در ارادۀ تفهیمی برای مخاطب است. لذا در معمول موارد اجمال­گویی چنین است که وقتی لفظ مجملی را به کار می­برم و مخاطب هم می­داند این لفظ مجمل است اگر من هم از ابتداء بگویم معنایی از این لفظ اراده نکردم، شبیه آن است که یک لفظ مهمل و بی­معنا را به کار ببرم و بگویم غرضم تقویت حنجره است لذا شبیه آن است که این لفظ را بما هو صوت به کار می­برم.

خلاصه این که به نظر می­رسد تحلیل ایشان از ارادۀ استعمالی در هیچ موردی صحیح نیست.

مرحلۀ بعد مربوط به ارادۀ تفهیمی است که در جلسۀ سابق اشکالاتی را نسبت به آن کردیم. نکته­ای که قصد داریم در جلسۀ آینده به آن بپردازیم آن است که مجرد قصد تفهیم معنا به مخاطب ارادۀ تفهیمی نیست بلکه یک سری نکات زائد باید افزوده شود تا ارادۀ تفهیمی شکل بگیرد. البته آنچه ایشان ارادۀ تفهیمی نامیدند از نظر ما ارادۀ استعمالی است که حتی همین ارادۀ استعمالی نیز نیازمند نکات زائد بر قصد تفهیم است که در جلسۀ آینده به آن می­پردازیم.

آقای احمد واعظی کتابی به نام نظریۀ تفسیر متن که کتاب خوبی است و برای بحث­های ما مفید است. یک تکه از این کتاب را توصیه می­کنیم که بخوانید. ایشان به ذکر دیدگاه­هایی در مورد متن و معنای متن و ... می­پردازند که قصد ورود به آن را نداریم و تنها به نظریۀ مختار ایشان در صفحۀ116 می­پردازیم که دقیقاً کلام مرحوم شهید صدر در نظریة الإستعمال را مطرح نموده و بحث کرده است لذا به بحث ما مرتبط است. البته ایشان کلیّت مبنای مرحوم شهید صدر را پذیرفته است ولی یک سری نکات جانبی دارد که مناسب است به آن بپردازیم. کل کتاب مفید است و یک سری دیدگاه­های جدیدی در بحث­های رابطۀ لفظ و معنا و شناخت معنا و بحث­های مفصلی در بحث­های زبان شناسی و علوم مشابه است وجود دارد. ما آن مقداری که با بحث­های اصولی مرتبط است در همان چهارچوب قرار دارد را در نظر داریم.

1. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 129 [↑](#footnote-ref-1)
2. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 131 [↑](#footnote-ref-2)
3. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 132 [↑](#footnote-ref-3)
4. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 132 [↑](#footnote-ref-4)
5. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 132 [↑](#footnote-ref-5)